ÁEIN-E HOKMRANI (Sceinctific Journal on The Islamic Governance)
Vol.2 / No.4 / Autumn & Winter 2024
ISSN: 2980-7880
https://aeinehokmrani.iict.ac.ir
...

An Analytical–Critical Approach to the Philosophical Foundations of Weberian Bureaucratic Governance

Hossein Esfandiar
PhD in Islamic Philosophy, Department of Wisdom, Philosophy and Logic, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, I.R.Iran
Email: hosssein.esfandoar@modares.ac.ir

Citation
Esfandiar, H (2024), An Analytical–Critical Approach to the Philosophical Foundations of Weberian Bureaucratic Governance, *Aeine Hokmrani,* 2 (4). 303-334
10.22034/ah.2025.2066936.1063

Type of Article: Reserch Article
Received: 07 August 2024
Revised: 31 October 2024
Accepted: 12 December 2024
Publish Online: 21 December 2024

Abstract
The present study, adopting an analytical–critical approach, examines the philosophical foundations of bureaucratic governance in the thought of Max Weber. The main objective of the research is to analyze the ontological, epistemological, axiological, and methodological foundations of this model of governance and to critique them in relation to effectiveness, legitimacy, and indigenous contexts. The research method is based on philosophical content analysis, which, relying on the works of Weber and other classical and contemporary theorists, identifies and evaluates the various philosophical dimensions of this model. The findings of the study indicate that, at the ontological level, bureaucratic governance is grounded in legal domination, a rational–legal order, and the process of socialization. At the anthropological level, the emphasis on Protestant ethics and the ethic of individual responsibility paves the way for the emergence of instrumental rationality and the "iron cage" of bureaucracy. At the epistemological aspect, this form of governance relies on an objectivist approach, with a methodology grounded in positivism and causal explanation. Finally, at the axiological level, it emphasizes procedural justice and the primacy of public interests. Critiques of these foundations emerge on two levels: first, intra-paradigmatic critiques, which point to the consequences of instrumental rationality, depersonalization, institutional rigidity, and neglect of substantive justice; second, trans-paradigmatic critiques, particularly from the perspective of Islamic governance, which regard the secular, anthropocentric, and value-neutral nature of these foundations as incompatible with the ethical, spiritual, and transcendent ends of religious societies. The research conclusion indicates that although bureaucracy, as a rational mode of governing modern societies, has ensured administrative efficiency and institutional order, but by reducing humans and society to calculable and controllable units, it fails to achieve ultimate justice, social responsibility, and human dignity. On this basis, the study suggests that designing alternative governance models that integrate bureaucratic efficiency with indigenous ethical, cultural, and spiritual values is an indispensable necessity to overcome the limitations of this paradigm and respond to the needs of contemporary societies.

Keywords
Hierarchical governance, Bureaucracy, Instrumental rationality, Philosophical foundations, Max Weber.

Publisher: Publications Organization of the Research Institute of Islamic Culture and Thought
© The Author(s)

دوفصلنامه علمی پژوهشی در حوزه حکمرانی اسلامی
سال دوم/ شماره ۴/ پاییز و زمستان ۱۴۰۳
ISSN: 2980-7880
https://aeinehokmrani.iict.ac.ir

رویکردی تحلیلی ـ انتقادی به مبانی فلسفی حکمرانی سلسه مراتبی در اندیشه ماکس وبر[1]

حسین اسفندیار
دانش‌آموخته دکتری فلسفه اسلامی، گروه حکمت و فلسفه و منطق، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، جمهوری اسلامی ایران
Email: hosssein.esfandoar@modares.ac.ir

استناد به این مقاله:
اسفندیار، حسین (۱۴۰۳)، رویکردی تحلیلی ـ انتقادی به مبانی فلسفی حکمرانی سلسه مراتبی در اندیشه ماکس وبر، نشریه آیین حکمرانی، ۲ (۴). ۳۰۳-۳۳۴
10.22034/ah.2025.2066936.1063

نوع مقاله: پژوهشی
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۱۷ **تاریخ بازنگری:** ۱۴۰۳/۰۸/۱۰
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۲۲ **تاریخ انتشار آنلاین:** ۱۴۰۳/۱۰/۰۱

چکیده

پژوهش پیش رو با رویکردی تحلیلی ـ انتقادی به بررسی مبانی فلسفی حکمرانی سلسله‌مراتبی (بوروکراتیک) در اندیشه ماکس وبر پرداخته است. هدف اصلی پژوهش، واکاوی مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، ارزش‌شناختی و روش‌شناختی این مدل حکمرانی و نقد آنها در نسبت با کارآمدی، مشروعیت و بسترهای بومی است. مسأله محوری پژوهش، آن است که مبانی فلسفی حکمرانی سلسله‌مراتبی چیست و چه نقدهایی بر آن وارد است. روش پژوهش، مبتنی بر تحلیل محتوای فلسفی است که بااتکابر آثار وبر و دیگر نظریه‌پردازان کلاسیک و معاصر، جنبه‌های مختلف فلسفی این مدل را شناسایی و ارزیابی کرده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که در جنبه هستی‌شناختی، حکمرانی بوروکراتیک بر سیادت قانونی، نظم حقوقی ـ عقلانی و فرایند جامعه‌ای‌شدن مبتنی است. در سطح انسان‌شناختی، تأکید بر اخلاق پروتستانی و اخلاق مسئولیت فردی، زمینه‌ساز ظهور عقلانیت ابزاری و «قفس آهنین» بوروکراسی می‌شود. در جنبه معرفت‌شناختی، این حکمرانی متکی بر رویکرد عینیت‌گرا و روش‌شناسی آن مبتنی بر پوزیتیویسم و تبیین علّی است. درنهایت در جنبه ارزش‌شناسی، این حکمرانی بر عدالت رویه‌ای و تقدم مصالح عمومی تأکید دارد. نقدهای وارد بر این مبانی در دو لایه آشکار می‌شوند: نخست نقدهای درون‌پارادایمی، که به پیامدهای عقلانیت ابزاری، شخصیت‌زدایی، جمود نهادی و غفلت از عدالت محتوایی اشاره دارند؛ دوم نقدهای فراپارادایمی، به‌ویژه از دیدگاه حکمرانی اسلامی، که ماهیت سکولار، انسان‌محور و ارزش‌گریز این مبانی را ناسازگار با اصول اخلاقی، معنوی و غایات قدسی جوامع دینی می‌داند. نتیجه‌گیری پژوهش، بیانگر آن است که هرچند بوروکراسی به‌مثابه یک شیوه عقلانی اداره جوامع مدرن، توانسته کارآمدی اداری و نظم نهادی را تضمین کند، اما به‌سبب تقلیل انسان و اجتماع به واحدهای قابل محاسبه و کنترل، از تحقق عدالت غایی، مسئولیت اجتماعی و کرامت انسانی بازمانده است. براین‌اساس پژوهش پیشنهاد می‌کند طراحی مدل‌های بدیل حکمرانی با تلفیق کارآمدی بوروکراتیک و ارزش‌های اخلاقی، فرهنگی و معنوی بومی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر برای گذر از محدودیت‌های این پارادایم و پاسخگویی به نیازهای جوامع معاصر است.

واژگان کلیدی
حکمرانی سلسله مراتبی، بوروکراسی، عقلانیت ابزاری، مبانی فلسفی، ماکس وبر.

---

۱. این مقاله، مستخرج از طرح پژوهشی جایگزین خدمت باعنوان «بررسی و تحلیل مفاهیم پایه و مبانی فلسفی انواع حکمرانی (سلسله‌مراتب، بازار، شبکه) و نقد آنها بر اساس آرای متفکران اسلامی» به سفارش مدرسه عالی حکمرانی شهیدبهشتی; است.

© نویسندگان ناشر: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

مقدمه

حکمرانی در ادبیات علوم سیاسی، مفهومی فراتر از «حکومت‌کردن» به‌معنای صرف آن است و به مجموعه فرایندها و سازوکارهایی اشاره دارد که ازطریق آنها، امور عمومی سامان می‌یابند. در این چهارچوب، تمایز میان مفاهیم «حاکمیت»، «دولت»، «حکومت» و «حکمرانی» اهمیت بنیادین دارد؛ چراکه این مفاهیم، هرچند به‌هم پیوسته‌اند، اما قلمرو معنایی ویژه خود را دارند. حاکمیت، بیانگر اقتدار برتر و نهایی در یک قلمرو سیاسی مشخص است. دولت، به ساختاری حقوقی و نهادی اطلاق می‌شود که بر سرزمین، جمعیت و حاکمیت تکیه دارد. حکومت به نهادهای اجرایی، تقنینی و قضایی گفته می‌شود که وظیفه اداره امور عمومی را برعهده دارند، اما حکمرانی، مفهومی فراگیرتر است که نه‌فقط بر نهادهای رسمی دولت، بلکه بر مجموعه سازوکارها، تعاملات و هماهنگی میان دولت، جامعه مدنی و بخش خصوصی برای تصمیم‌گیری و حل مسائل عمومی، دلالت دارد.

در ادبیات معاصر سیاسی، سه مدل عام حکمرانی معرفی شده است: ۱. حکمرانی سلسله‌مراتبی (بوروکراتیک)؛ ۲. حکمرانی بازار؛ ۳. حکمرانی شبکه‌ای. هریک‌از این الگوها، بر مبنای نظریات خاصی شکل گرفته‌اند که خود ریشه در مبانی فلسفی معین دارند. بااین‌حال آنچه تاکنون کمتر موردتوجه قرار گرفته، بررسی تحلیلی و انتقادی این مبانی فلسفی است. این خلأ نظری، سبب می‌شود که در حوزه عملی، بهره‌گیری از الگوهای حکمرانی بدون درک عمیق فلسفی، ناقص و حتی گاه ناکارآمد باشد. ازاین‌رو ضرورت مطالعه حاضر در واکاوی مبانی فلسفی حکمرانی و نقد آنها آشکار می‌شود. بنابراین مسئله اصلی پژوهش این است که «مبانی فلسفی حکمرانی بوروکراتیک چه هستند و نقد این مبانی، چه پیامدهایی برای فهم و کاربست این الگو در جوامع معاصر دارد؟».

بر اساس این مسئله، پرسش اصلی تحقیق عبارت است از «مبانی فلسفی حکمرانی بوروکراتیک در جنبه‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، ارزش‌شناختی و روش‌شناختی کدام هستند و چه نقدهایی بر آنها وارد است؟».

پیشینه تحقیق

به‌نظر می‌رسد اولین پژوهش‌ها درباب حکمرانی با رویکردی فلسفی، به مطالعات ماکس وبر (۱۸۶۴ــ۱۹۲۰)، جامعه‌شناس آلمانی بازمی‌گردد. وی در کتاب **مطالعاتی در باب جامعه‌شناسی** (Essays in Sociology) (Weber, 1997)، به حکمرانی بوروکراتیک می‌پردازد که از سازوکار دیوان‌سالاری دارای یک اقتدار مرکزی بر پایه عقلانیت و قانون، استفاده می‌کند. از دیگر پژوهش‌های مهم در حوزه مفهوم‌پردازی و تئوریزاسیون حکمرانی می‌توان به نوشته‌های بی.جی. پیترز (Peters, B.G) و جِی پییر (Pierre, J)، ازجمله کتاب **حکمرانی، سیاست و دولت** (Governance, politics and the state) (Pierre & Peters, 2000) و نیز کتاب **آینده حکمرانی** (The Future of Governing) (Peters, 2001) اشاره کرد که به بررسی مفهومی و تئوری حکمرانی پرداخته و سرنخ‌هایی از مبانی فلسفی را در آنها می‌توان یافت. در حوزه مبانی فلسفی حکمرانی، مارک بِویر (Mark Bevir) در **تئوری حکمرانی** (A Theory of Governance) (Bevir, 2013) به بررسی مبانی فلسفی حکمرانی بازار و شبکه پرداخته، اما پژوهش وی فاقد بحثی درباره مبانی فلسفی حکمرانی بوروکراتیک است. بنابراین مرور پیشینه نشان می‌دهد که بررسی نظام‌مند و انتقادی مبانی فلسفی حکمرانی بوروکراتیک به‌عنوان یک موضوع مستقل، کمتر در پژوهش‌های پیشین موردتوجه قرار گرفته است. همین خلأ، ضرورت پژوهش پیش رو را آشکار می‌سازد.

نوآوری پژوهش

نوآوری این پژوهش در آن است که برخلاف بسیاری از مطالعات موجود که فقط به کارکردهای اداری یا مدیریتی بوروکراسی پرداخته‌اند، این پژوهش، مبانی فلسفی حکمرانی بوروکراتیک را به‌صورت منسجم و در پنج سطح بنیادی بررسی کرده و سپس نقدهای فلسفی وارد بر آنها را آشکار ساخته است.

براین‌اساس پژوهش پیش رو می‌کوشد با مطالعه تحلیلی ـ انتقادی، مبانی فلسفی حکمرانی بوروکراتیک، هم بنیان‌های نظری این پارادایم را روشن سازد و هم با طرح نقدهای درون‌پارادایمی و فراملی، زمینه را برای بازاندیشی در الگوهای بدیل و بومی حکمرانی فراهم کند.

۱. تمهید نظری

۱ـ۱. حکمرانی

حکمرانی، مفهومی گسترده است که فرایندهای خط‌مشی‌گذاری و سیاسی را با تأکید بر روابط میان دولت و حاکمیت توضیح می‌دهد. این عرصه، پُربازیگر است و علاوه بر ساختار سلسله‌مراتبی، دربردارنده شبکه‌ای از روابط رسمی و غیررسمی میان بازیگران در سطوح ملی و بین‌المللی است (Solomon, 2008, p.823\ Richardson, 2012, p.12). حکمرانی به‌مثابه سازوکار هماهنگی در شرایط وابستگی متقابل، چهار شکل اصلی دارد: ۱. سلسله‌مراتبی؛ ۲. بازار؛ ۳. شبکه؛ ۴. ترکیبی از این سه (جسوب، ۱۴۰۱، ص۱۹۹). هریک‌از این اشکال، سبک خاصی از حکمرانی را با پیامدهای مهم، برای خط‌مشی‌گذاری و نظام سیاسی شکل می‌دهند.

در این چهارچوب، حکمرانی، فعالیتی حل‌مسئله‌ای است که بسته به نوع مسائل، به شیوه‌های متفاوتی از سیاست‌گذاری و ابزارهای متنوع مانند قرارداد، مشارکت، مشورت و یادگیری نیاز دارد (Howlett, 2009, p.80)؛ ازاین‌رو حکمرانی، به چگونگی مدیریت جامعه، تنظیم قوانین و تحقق اهداف اجتماعی در پرتو ارزش‌های پذیرفته‌شده، اشاره دارد و محور اصلی آن، پرسش از چگونگی اجرای قدرت و فرایند حکومت است.

۲ـ۱. انواع حکمرانی به‌مثابه سبک‌های مدیریت دولتی

سبک‌های مطرح مدیریت دولتی، در قالب چند پارادایم اصلی مطرح می‌شوند. در اینجا لازم است نگاهی به مفهوم پارادایم داشته باشیم. پارادایم، چیزی بیش از نظریه است؛ پارادایم حاوی قانون، نظریه، کاربرد و ابزار است (Kuhn, 1970, p.10). پارادایم عبارت از «یک شیوه دیدن جهان» است که میان گروهی از دانشمندان که در یک جامعه علمی به‌سر می‌برند، دارای مفهوم زبانی یکسانی بوده و بین آنها مشترک است (Burrel, 1999, p.393). درواقع پارادایم، گسترده‌ترین واحد اجماع در یک رشته علمی است که یک جامعه علمی یا خرده جامعه علمی

را از دیگری متمایز می‌کند. پارادایم، تعیین می‌کند چه‌چیزی مطالعه شود، چه پرسش‌هایی پرسیده شده و چگونه به آنها پاسخ داده شود (Kuhn, 1970, p.11). پارادایم‌ها در ابعاد مفروض فلسفی، اهداف و روش‌های مورداستفاده، از یکدیگر متمایز می‌شوند. می‌توان بحث حکمرانی را با نگاه پارادایمی نگاه کرد: برای‌نمونه بارزلای (Barzelay) حکمرانی بوروکراتیک را در قالب پارادایم اداره امور سنتی توصیف می‌کند (Barzelay, 1992, p.8).

اگر هریک‌از نهضت‌های بخش عمومی و مدیریت دولتی را به‌مثابه یک پارادایم، شناسایی کنیم و از آنجا که هر پارادایم، شاملِ هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی خاص خود است، می‌توانیم نگاهی ژرف‌تر به مبانی فلسفی انواع حکمرانی داشته باشیم. براین‌اساس انواع حکمرانی (بوروکراتیک، بازار، شبکه‌ای) در قالب سه پارادایم اصلی مطرح می‌شود:

پارادایم اداره امور عمومی سنتی: حکمرانی سلسله‌مراتبی (بوروکراتیک)؛

پارادایم نهضت مدیریت دولتی نوین: حکمرانی مبتنی بر بازار؛

پارادایم شبکه‌های خودتنظیم‌شونده: حکمرانی شبکه‌ای.

این پژوهش، به بررسی و نقد حکمرانی سلسله‌مراتبی و مبانی فلسفی آن در قالب پارادایم اداره عمومی سنتی می‌پردازد و گفتگو از دیگر انواع حکمرانی را به نوشته‌های دیگر موکول می‌کنیم.

۳ـ۱. چیستی حکمرانی سلسله‌مراتبی

پارادایم اداره امور عمومی سنتی، تحت‌تأثیر دوگانگی «سیاست ـ اداره» ویلسون و نظریه «بوروکراسی» وبر شکل گرفت. این رویکرد، درزمان خود تلاشی اصلاحی برای مقابله با سیاست‌زدگی و ایجاد دستگاهی کارآمد و اثربخش بود (پورعزت، ۱۳۹۷، ص۲۵۷) و مهم‌ترین جلوه آن در حکمرانی سلسله‌مراتبی (بوروکراتیک) نمود یافت.

وبر در آثار خود، بوروکراسی را مبتنی بر اقتدار عقلانی ـ قانونی معرفی می‌کند؛ شکلی از سازمان اجتماعی و اقتصادی که بر ساختار سلسله‌مراتبی، وظایف مشخص، قوانین

مدون و رویه‌های استاندارد متکی است (وبر، ۱۳۹۹، ص۳۱۰). در این نظام، اقتدار، پیشاپیش در جایگاه‌ها نهفته است و تصمیمات بر اساس مقررات و خط‌مشی‌های رسمی اتخاذ می‌شوند. هدف اصلی، دستیابی به کارایی عقلانی ازطریق تقسیم کار تخصصی و مدیریت سلسله‌مراتبی است (بویر، ۱۳۹۸، ص۲۳۶). این ساختار با کنترل و هدایت از بالابه‌پایین و پاسخگویی بالعکس، نظم غیرشخصی و قانون‌مداری را تضمین می‌کند؛ ازاین‌رو این نظام عقلانی ـ قانونی به‌عنوان نمود عقلانیت مدرن غربی گسترش یافته است (بویر، ۱۳۹۸، ص۱۵۷).

۴ـ۱. مفهوم‌شناسی مبانی فلسفی

مبانی فلسفی حکمرانی، به چهارچوب‌های نظری اشاره دارند که از آنها به‌عنوان زیرساخت‌های مفهومی در تدوین و اجرای انواع نظام‌های حکمرانی استفاده می‌شود. این مبانی، اصول بنیادینی هستند که تفکر حکمرانی را شکل می‌دهند و در فرایند تصمیم‌گیری، سیاست‌گذاری و توزیع قدرت در هر نوع حکمرانی، تأثیرگذارند. باتوجه‌به آنچه کوهن در کتاب **ساختار انقلاب‌های علمی** بیان کرده، می‌توان گفت مبانی فلسفی موردبحث در پژوهش پیش رو، شامل چهار جنبه اصلی است:

۱. **هستی‌شناختی:** مربوط به درک ماهیت وجودشناسانه ساختار قدرت و نظم اجتماعی، در این مدل حکمرانی است. این مبنا در پاسخ به این پرسش پیش می‌آید که پایه وجودی حکمرانی سلسله‌مراتبی، برچه‌اساسی استوار است؟ همچنین مبانی انسان‌شناختی (مرتبط با فهم ماهیت انسان، ازجمله تأکید بر فردگرایی و اخلاق پروتستانیسم) و همچنین جهان‌شناختی نیز ذیل جنبه هستی‌شناختی قرار می‌گیرند.

۲. **معرفت‌شناختی:** مبنای معرفت‌شناختی دربرگیرنده رویکرد معرفتی غالب در این مدل حکمرانی است. به‌بیان‌دیگر در فهم مسائل این سبک از حکمرانی و تحلیل و شناخت مسائل اجتماعی و مدیریتی آن، چه رویکرد معرفتی (از قبیل اثبات‌گرا، ابطال‌گرا، هرمنوتیکی، مبناگرا یا نامبناگرا) حاکم است.

۳. **ارزش‌شناختی:** این جنبه، به مبانی هنجاری و ارزشی حکمرانی می‌پردازد و مشخص

می‌کند که چه اصول و ارزش‌هایی بر مشروعیت، کارآمدی و جهت‌گیری حکمرانی حاکم هستند. در پارادایم حکمرانی بوروکراتیک، ارزش‌هایی همچون شایسته‌سالاری و عدالت رویه‌ای، تقدم مصالح عمومی بر منافع شخصی محوریت دارند.

۴. **روش‌شناختی:** مربوط به ابزارها و شیوه‌هایی که برای تحلیل، تصمیم‌گیری و مدیریت در این نظام حکمرانی به‌کار می‌رود (با تصرف و تلخیص: Kuhn, 1970, pp.58-67).

۵ـ۱. مفهوم‌شناسی حکمرانی سلسله مراتبی

۱ـ۵ـ۱. عقلانی‌شدن (Rationalization)

پدیده عقلانی‌شدن، اصل بنیادین در تمام نظام فکری ـ فلسفی و جامعه‌شناختی وبر است (لوویت، ۱۳۸۴، ص۱۰۳). از نگاه او، عقلانی‌شدن نشان‌دهنده ویژگی‌های اصلی شیوه زندگی غربی و سرنوشت انسان غربی است. مفهوم عقلانی‌شدن، مفهوم پیچیده‌ای بوده و درصدی از نسبیت را داراست است (Weber, 2001, p.26). مراد وبر از عقلانی‌شدن، عقلانیت خاص تمدن غربی در دوران جدید است که دارای سه جنبه عمده است:

الف) تعقلی‌شدن دنیا (Intellectualization) که به‌معنی غلبه نگرش علمی بر معارف انسانی است. به‌نظر وبر، در روند تاریخ مدرن، این نگرش بر تمامی حیطه‌های اندیشه و خلاقیت در غرب، حتی حیطه هنر برتری یافت (Weber, 1997, p.56).

ب) ابزاری‌شدن عقلانیت (Instrumentalization)؛ یعنی رشد عقلانیت به‌معنای «حصول حساب‌شده هدفی معین ازطریق استفاده از محاسبات». به‌بیان‌دیگر ملاحظات مربوط به چگونگی به‌کارگیری بهینه ابزار موجود درجهت کسب اهداف مطلوب، وجه‌غالب کنش افراد است. وبر مظاهر عینی این نوع عقلانیت را سرمایه‌داری مدرن و نهادهای دیوان‌سالارانه می‌بیند (وبر، ۱۳۹۹، ص۸).

ج) عقلایی‌شدن اخلاق (Rationalization of Ethics)؛ یعنی رشد عقلانیت به‌معنی شکل‌گیری اخلاقیاتی که به‌طور نظام‌مند و روشن، معطوف به اهداف ارزشی معینی هستند. این نوع کنش، از نظر به‌کارگیری ابزار، «عقلایی» بوده، اما از نظر اهداف، «غیرعقلایی» است. نمونه‌بارز این‌نوع عقلانیت را می‌توان در کتاب **اخلاق پروتستانی و روحیه سرمایه‌داری**

مشاهده کرد (Weber, 2001, p.65).

این روح عام عقلانیت در دوره مدرن بر همه امور ازجمله هنرها و علوم و نیز بر زندگی حقوقی، اداری، اجتماعی و اقتصادی انسان مدرن برتری دارد و سبب نظامی از وابستگی‌های گوناگون می‌شود که هر فرد انسانی را در یک قالب مدرن ادغام می‌کند.

۲ـ۵ـ۱. بوروکراسی (Bureaucracy)

«بوروکراسی» شکل سازمانی اداره عقلایی امور در نگاه وبر است. بوروکراسی از نگاه وبر، سازو کاری اجتماعی است که کارایی را بالاترین درجه می‌رساند (ibid, 2013, p.875). وبر در بررسی مقوله بوروکراتیزه‌شدن، به این نتیجه رسید که درطی قرن شانزدهم میلادی، کارمندان بوروکرات (کارآزموده) اروپا توانستند در زمینه‌های مالی، ارتش و امور قضایی بر امور غلبه یابند (ibid, p.90). بوروکراسی، شکل سازمانی عقلانیت ابزاری است. هدف، آن است که به‌بهترین راه، کمترین هزینه و سریع‌ترین زمان به اهداف ازپیش تعیین‌شده دست یافته شود. به‌همین‌سبب همان‌طور که در عقلانیت ابزاری، سخنی از اهداف و ارزش‌ها و سنجش معیارهای آنها به‌میان نمی‌آید، در بوروکراسی‌ها هم اهداف و ارزش‌ها ازپیش مشخص شده‌اند. کار بوروکراسی آن است که کاراترین راه رسیدن به آن اهداف را در قالب رویه‌ها و ساختارها و دستورات نشان دهد و این امر را به‌شیوه غیرشخصی انجام دهد. در بوروکراسی، انسان به‌سان بخش‌هایی از ماشین کارا درنظر گرفته می‌شود که ویژگی‌های شخصی و شخصیتی وی نباید در فرایند کار بوروکراتیک مداخله کند.

۳ـ۵ـ۱. رابطه فرادست و فرودست

در سیادت دیوان‌سالارانه اصل سلسله مراتب و انتقال امور از دوایر، حاکم است؛ یعنی نظام معین و منظم اطاعت و تبعیت، که براساس آن، ادارات مادون، تحت‌سرپرستی ادارات مافوق هستند. درعین‌حال چنین نظامی، به فرودست امکان می‌دهد که ازطریق اداره پایین‌تر، به اداره مافوق رجوع کند (وبر، ۱۳۹۹، ص۳۲۱). سرور قانونی ـ یعنی مافوق ـ با دستوردادن، به‌نوبه خود از نظام غیرشخصی اطاعت می‌کند. درطرف مقابل شخص فرمان‌بردار، اطاعت را درحد توان خود،

به‌عنوان عضوی از نظام سیادت قانونی ـ عقلایی انجام می‌دهد و فقط از قانون فرمان‌برداری می‌کند. پس فرمان‌بری، نه از شخص سرور (فرادست) بلکه از نظم غیرشخصی است. سیادت وی، دارای یک حیطه «صلاحیت» قانونی است (همان، ص۳۱۵). در چنین شرایطی، اطاعت مادون از مافوق، تنها به‌این‌دلیل است که شاغل مقام فرماندهی، کلیه اختیارات خویش را بر اساس عقل و منطق به‌دست آورده است؛ ازاین‌رو رعایت و به‌کاربستن آنها الزامی است. سلسله‌مراتب از مهم‌ترین اصول بوروکراسی ایده‌آل وبر است؛ سلسله‌مراتبی که اختیارات و وظایف اعضای سازمان را تبیین کرده و زمینه کنترل ساخت‌یافته بر اعضای سازمان را فراهم می‌آورد.

۴ـ۵ـ۱. اقتدار مشروع

یکی از مفاهیم اساسی دیگر در این حکمرانی، «اقتدار مشروع» است. اقتدار مشروع، اقتداری است که نه به‌خاطر زور یا اجبار، بلکه به‌دلیل باور عمومی به قانونی‌بودن نظام، پذیرش قواعد و نهادها و باور به اینکه اعمال قدرت، مطابق قواعد عادلانه و پذیرفته‌شده انجام می‌شود. وبر در آثار کلاسیک خود، به سه نوع اقتدار مشروع اشاره می‌کند:

۱. **اقتدار سنتی** که مبتنی بر باورها و سنت‌هاست؛

۲. **اقتدار کاریزماتیک** که به شخص یا ویژگی‌های استثنایی یک رهبر وابسته است؛

۳. **اقتدار عقلانی ـ قانونی** که در آن مشروعیت ازطریق قوانینِ صریح، نظام حقوقی و رویه‌های نهادی به‌دست می‌آید.

وبر بر این نکته تأکید دارد که در جوامع مدرن، بوروکراسی نماد بارز اقتدار عقلانی ـ قانونی است؛ یعنی کارکنان و شهروندان، فرمان‌ها را اجرا می‌کنند نه‌فقط بر اساس وفاداری شخصی یا سنت، بلکه بر اساس باور به مشروعیت قوانین و نهادها (Weber, 1978, pp.215-226). مشروعیت باید به باور عامه نیز برسد؛ چراکه افراد، فقط وقتی اطاعت می‌کنند که باور کنند قواعد موجود موجه و قابل دفاع هستند (Kalberg, 2005, p.57).

۲. روش تحقیق

این پژوهش با رویکردی تحلیلی ـ انتقادی، به بررسی و نقد مبانی فلسفی حکمرانی

سلسله‌مراتبی پرداخته است. روش تحقیق، مبتنی بر تحلیل مفهومی و نظری بوده و به مطالعه اسناد، متون و نظریات مرتبط با مبانی فلسفی حکمرانی بوروکراتیک، به‌ویژه نظریات ماکس وبر پرداخته است. سپس با نگاهی انتقادی، نقدهای درون‌پارادایمی و فراپارادایمی (از دیدگاه حکمرانی اسلامی) این مدل حکمرانی را بررسی کرده است.

۳. مبانی فلسفی حکمرانی سلسله مراتبی

۱ـ۳. مبانی هستی‌شناختی

الف) سیادت قانونی و نظم حقوقی ـ عقلانی: مفهوم سیادت قانونی در چهارچوب حکمرانی سلسله‌مراتبی، به‌عنوان یکی از مبانی هستی‌شناختی دولت مدرن مطرح می‌شود. در نگاه وبر، جوامع اولیه فاقد کنترل عقلانی بر قوه قهریه مشروع بوده‌اند. به‌مرور زمان، تفکیک و تخصصی‌سازی نهادهای حکمرانی همچون قوه مقننه، قوه مجریه و نهادهای انتظامی، تحت یک ساختار دولت مرکزی شکل گرفته است. وبر نشان داد که دولت مدرن ازطریق بوروکراسی عقلانی و قواعد حقوقی غیرشخصی به سیادت دست می‌یابد. او استدلال می‌کند:

> سیادت قانونی مبتنی بر باور به مشروعیت قوانین موضوعه و حق مقامات برخاسته از این قوانین در صدور فرمان است (Weber, 1978, p.312).

تجلی ساختاریافته این سیادت قانونی در نظام سلسله‌مراتبی مشاهده می‌شود. سیادت قانونی، که دولت مدرن بر اساس آن شکل گرفته، بر اصول عینیت، غیرشخصی بودن و اجرای قوانین صوری استوار است. پِترز می‌نویسد: «حکمرانی سلسله‌مراتبی بر قوانین و رویه‌های ازپیش‌تعیین‌شده برای تضمین عینیت و غیرشخصی‌بودن اداره تکیه دارد» (Peters, 2012, p.111). اینجاست که نظم حقوقی ـ عقلانی به‌عنوان رویه دیگر سیادت قانونی مطرح می‌گردد. به تعبیر برخی محققان «مشروعیت بوروکراتیک عمدتاً از اقتدار عقلانی ـ قانونی و عقلانیت رویه‌ای نشأت می‌گیرد» (Held & McGrew, 2007, p.198). از نظر وبر بوروکراسی «خالص‌ترین نوع اعمال اقتدار قانونی (مشروع)» است (Weber, 1978, p.318). براین‌اساس دولت مدرن بر پایه بوروکراسی بالاترین درجه کارایی را دارد و

عقلانی‌ترین وسیله شناخته شده برای اعمال سلطه مشروع بر انسان‌هاست. این نوع حکمرانی با تفکیک قوا و «ازطریق تخصصی‌سازی و اقتدار مبتنی بر قانون، کارآمدترین سازوکار برای مدیریت جوامع پیچیده مدرن را فراهم می‌آورد» (Stoker, 2017, p.65). براین اساس می‌توان «سیادت قانونی» را به‌مثابه مبنای هستی‌شناسانه حکمرانی سلسله‌مراتبی در نظر گرفت، اما این مفهوم، ملازمت قوی با نظم مبتنی بر قوانین و عقلانیت قانونی دارد. به‌تعبیردیگر نظم حقوقی مبتنی بر قوانین ـ عقلانیت قانونی روی دیگرِ سکه سیادت قانونی است. این نظم چند مؤلفه اساسی دارد:

۱. **نظم سلسله‌مراتبی:** «حکمرانی سلسله‌مراتبی نظم اجتماعی نیازمند سطوح مشخصی از اقتدار و فرایندهای ساختاریافته تصمیم‌گیری است» (Pierre & Peters, 2000, p.67).

۲. **حاکمیت نهادها (ساختارهای نهادی پایدار):** نهادهای رسمی دارای قدرت برای تنظیم و هدایت رفتارهای اجتماعی هستند. ساختارهای رسمی، با تعیین قواعد و رویه‌ها، نقش مهمی در شکل‌دهی به نتایج سیاستی دارند، اما اقتدار آنها از چهارچوب‌های حقوقی سرچشمه می‌گیرد (Peters, 2010, p.135).

۳. **عقلانیت قانونی ـ سازمانی:** عقلانیت قانونی به‌عنوان بنیان نظم اجتماعی شمرده شده و بدون این عقلانیت، نظم حقوقی ـ عقلانی در حکمرانی سلسله‌مراتبی بی‌معناست (Held & McGrew, 2007, p.198).

تجمع این عناصر در یک دولت مدرن، برسازنده نظمِ خاص حقوقی ـ عقلانی است که دولت مدرن را تشکیل می‌دهد. در اندیشه وبر، دولت نوین و مدرن درجایی به‌وجود می‌آید که جامعه سیاسی دارای این عناصر باشد: نظم اداری و قانونی، دستگاه اداری دارای حاکمیت، اقتدار الزام‌آور، مشروعیت استفاده از زور در حوزه اختیار اقتدار (Weber, 1978, p.212).

ب) فرایند «جماعتی» و «جامعه‌ای شدن» (The process of "Gemeinschaft" and "Gesellschaft"): مبانی هستی‌شناختی حکمرانی سلسله‌مراتبی، فراتر از تعریف ساختارهای فقط حقوقی، ریشه در تحولات بنیادی حیات اجتماعی مدرن دارد. پیدایش «بوروکراسی عقلانی ـ قانونی» دستاورد گریزناپذیر گذار از شکل‌های قدیمی هستی اجتماعی

به‌سوی اشکال مدرن آن است. بر اساس تمایز کلاسیک تونیس (Tönnies)، جامعه مدرن از هستی اجتماعی جماعتی که مبتنی بر اراده ارگانیک، پیوندهای خونی و سنت‌ها بود، به‌سوی هستی جامعه‌ای حرکت کرده است (Tönnies, 1957, p.65). در این جامعه اخیر، روابط بر پایه اراده عقلانی (Rational Will) محاسبه، قرارداد و منافع تعریف می‌شوند. از دیدگاه هستی‌شناختی، بوروکراسی به‌عنوان نظامی بی‌طرف، غیرشخصی و تخصصی، تنها ساختاری است که می‌تواند حیات اجتماعی پیچیده، متکثر و عقلانی شده را اداره کند؛ چراکه هدف غایی آن، اجرای بی‌طرفانه قانون در محیطی است که دیگر نمی‌تواند بر وفاداری‌های شخصی یا سنت‌های جماعتی تکیه کند.

ج) اعتبار درونی و وجاهت تبعیت (Legitimation): مبنای هستی‌شناختی دیگر، در جنبه ذهنی و فلسفی اطاعت یعنی اعتبار و وجاهت تبعیت نهفته است. ماکس وبر در تحلیل اقتدار تأکید می‌کند که اقتدار، فقط ابزار اعمال زور نیست، بلکه احتمال تبعیت از فرمان‌های خاص است که بر مبنای باور درونی اطاعت‌کنندگان به مشروعیت آن فرمان‌ها استوار است (Weber, 1978, p.31). در نظام‌های بوروکراتیک، این هستی ذهنی به‌این‌معنا است که سیادت قانونی، تنها زمانی برقرار است که کارکنان و شهروندان به موجه‌بودن، بی‌طرفی و عقلانیت قانون باور داشته باشند، نه فقط به‌سبب ترس از مجازات. این وجاهت درونی، بوروکراسی را از یک ساختار صرفاً فنی یا اداری به یک پدیده عمیقاً فلسفی و اخلاقی تبدیل می‌کند که هستی آن در پذیرش داوطلبانه عاملان اجتماعی ریشه دارد. بنابراین هستی اقتدار بوروکراتیک را باید در سطح اعتقاد عمومی به موجه‌بودن رویه‌ها جست‌وجو کرد.

۲ـ۳. مبانی انسان‌شناختی

۱ـ۲ـ۳. اخلاق پروتستانیسم و بورژوایی

کتاب **اخلاق پروتستانی و روحیه سرمایه‌داری** (The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism)، یکی از آثار محوری علوم اجتماعی است که بر رابطه دوسویه فعالیت اقتصادی و نظام ارزشی طبقه کارفرما، تمرکز دارد. وبر استدلال می‌کند که روحیه

زهدگرای در جنبش پروتستانیسم، خاستگاه کردار عقلایی مبتنی بر تکلیف (Rational Conduct based on Duty) را فراهم کرد. این روحیه، تجارت بورژوایی را در چهارچوب درستکاری ظاهری و زهد دنیوی قرار داد؛ به‌نحوی که انباشت ثروت و کار منظم، نه‌فقط برای منفعت، بلکه به‌مثابه وسیله‌ای برای حصول یقین از فیض الهی شمرده شد (ibid, 2001, p.115). وبر تأکید می‌کند که این تحول تاریخی را نمی‌توان فقط به عوامل اقتصادی تقلیل داد، بلکه شرایط تاریخی متعددی در این فرایند نقش داشته‌اند (ibid, p.119).

این عقلانیت که در ابتدا با انگیزه‌های مذهبی همراه بود، سرانجام به یک بحران مدرنیسم منجر شد. زهد مذهبی با عقلانیت ابزاری ادغام شد و نظامی اقتصادی ـ اجتماعی را به‌وجود آورد که وبر آن را «قفسی آهنین» (Iron Cage) می‌نامد. به‌تعبیر وی، این نظام اقتصادی مدرن که به‌وسیله زهدگرایی مسیحی بنا نهاده شد، اکنون مقید به شرایط فنی و اقتصادی تولید ماشینی است که زندگی تمام کسانی که در این سازوکار به‌دنیا می‌آیند را تعیین می‌کند. وی در یک نگرش شبه‌جبرگرایانه مقایسه می‌کند: «زاهدان می‌خواستند به تکلیف عمل کنند، ما ملزم (مجبور) به آن هستیم» (ibid, p.123).

در نظام بوروکراتیک، این قفس آهنین به شکل سازوکار تخصصی و عقلانی کارکرد خود را نشان می‌دهد. وبر با استعاره «ماشین زنده» (Living Machine)، انسان معاصر را توصیف می‌کند که در نظم عقلانی گسترده بوروکراسی تخصصی شده، به‌سان روحی منجمد در ماشین قرار گرفته است. وی پیش‌بینی می‌کند که این ماشین انسانی، مقاومت‌ناپذیر است و انسان‌ها را وادار می‌کند خود را با این قفس سازگار سازند؛ چراکه بوروکراسی، این وظیفه (تأمین خدمات عقلانی و تکنیکی خوب) را بهتر از هر ساختار سلطه دیگری انجام می‌دهد (ibid, 1978, p.1401). درنهایت این انسان که نیازمند نظم است نه چیز دیگر، نتیجه نهایی عقلانیت ابزاری و غلبه نگرش تکنیکی بر جهان است؛ هرچند وبر می‌کوشد با تأکید بر اخلاق مسئولیت، نگرش انتقادی خود را تعدیل کند.

تحلیل وبر از تحول روحی و اخلاقی در فرهنگ اروپایی، متکی بر یک انسان‌شناسی فرهنگی ویژه است که مبنای نهایی حکمرانی عقلانی ـ قانونی است. این مبنا ریشه در

اومانیسم (Humanism) دارد؛ یک دگرگونی هستی‌شناختی که انسان را از وابستگی محض به مرجعیت ماوراءالطبیعه خارج کرده و او را به مرجعیت غایی در نظر و عمل ارتقا داد. در این منظومه فکری، عقلانیت خودبنیاد (Autonomous Rationality) ظهور کرد؛ عقلی که دیگر فقط ابزاری برای کشف اراده الهی نیست، بلکه خود نیرویی است که می‌تواند بر اساس محاسبه و هدفمندی، قانون‌گذاری برای خود کرده و نظم اجتماعی را طراحی کند.

پیامد عملی و اجتماعی این دگرگونی، در ظهور فردگرایی (Individualism) و جنبش پروتستانیسم بروز یافت. تأکید پروتستانیسم بر خوانش فردی کتاب مقدس و مسئولیت فردی در قبال رستگاری، فردگرایی مذهبی را تقویت کرد که درنهایت به فردگرایی اخلاقی و عملی جامعه مدرن منجر شد. این رویکرد، انسان را واجد تکلیفی دنیوی دانست که باید با کار منظم و عقلانی انجام پذیرد. ازاین‌حیث حکمرانی بوروکراتیک و عقلانیت حقوقی متکی بر سیادت قانونی، تجلی سازمانی همین انسان خودآیین است؛ انسانی که نظم سلسله‌مراتبی و غیرشخصی را می‌پذیرد؛ چراکه آن را محصول عقلانیت خود و ضامن آزادی عمل عقلایی خود در حوزه خصوصی می‌داند (Taylor, 1989, pp.143-145). درنهایت قفس آهنین بوروکراسی، حاصل اجتناب‌ناپذیر نظم اجتماعی است که مبنای انسان‌شناختی آن، مرجعیت‌یافتن عقل خودبنیاد و اومانیسم است.

۲ـ۲ـ۳. آزادی و اخلاق مسئولیت

در مبانی انسان‌شناسی وبر، مفهوم آزادی را به‌مثابه کنش عقلانی تعریف می‌کند. کنش آزاد، آن رفتار و تصمیمی است که برآمده از ملاحظات عقلانی خود شخص باشد و از اجبار بیرونی یا تأثیرات مقاومت‌ناپذیر برکنار بماند. چنین کنشی ناگزیر به‌صورت عقلانیت غایت‌شناختی پیش می‌رود؛ یعنی فرد با آگاهی کامل یک هدف مشخص را برگزیده و بااستفاده‌از مناسب‌ترین وسایل، آن را دنبال می‌کند (Weber, 2001, p.125). وبر باور دارد که قوی‌ترین احساس اختیار و آزادی، درست به آن کنش‌هایی تعلق می‌گیرد که آگاهانه و به‌نحو عقلانی انجام شده‌اند.

این کنش هدفمند و سنجیده، آزادی عمل‌کننده را آشکار می‌سازد. به تعبیر لوویت،

محاسبه سنجیده کنش هدفمند و دستاوردهای آن، عقلانیت و آزادی کنش را آشکار می‌سازد (لوویت، ۱۳۸۴، ص۹۸). این آزادی ذاتی، دلالت بر مسئولیت کنش انسانی دارد و اخلاقی را گسترش می‌دهد که وبر آن را اخلاق مسئولیت می‌نامد. اخلاق مسئولیت، با درنظرگرفتن دورنماها و پیامدهای کنش‌ها و ارزیابی عقلانی وسایل در دسترس، تصمیمات را شکل می‌دهد. این اخلاق در تضاد بنیادین با اخلاق اعتقاد است؛ اخلاقی که نسبت به نتایج بی‌تفاوت است و فقط جهت‌گیری «ارزشی ـ عقلانی» براساس ارزش‌های ازپیش تعیین‌شده دارد (Weber, 1978, p.22). انتخاب اخلاق مسئولیت که ریشه در روحیه مسئولیت‌پذیری عقلانی دارد، یکی از بنیادهای انسان‌شناسی حکمرانی سلسله‌مراتبی است.

۳ـ۳. مبانی معرفت‌شناختی (رویکرد عینیت‌گرا)

الگوی حکمرانی بوروکراتیک، بر پایه رویکرد واقع‌گرا و مبتنی بر رهیافت عینیت‌گرا به مدیریت دولتی استوار است؛ به‌این‌معنا که جهان اداره همانند جهان طبیعت در نظر گرفته می‌شود و بر این فرض بناست که رفتار افراد را می‌توان پیش‌بینی و کنترل کرد. در این چهارچوب، معرفت، چیزی جز بازنمایی منظم و عقلانی واقعیت اجتماعی نیست و ازطریق قواعد عقلانی و داده‌های تجربی صورت‌بندی می‌شود (ibid, p.26). ملاک صدق باور در این رویکرد، انطباق آن با قوانین عقلانی ـ قانونی و اصول صوری است؛ به‌گونه‌ای که صحت یک ادعا یا تصمیم با مطابقت با قواعد اداری و حقوقی تثبیت می‌شود (ibid, p.215).

به‌همین‌ترتیب ساختار توجیهی باور در حکمرانی بوروکراتیک بر «صدق‌سازبودن قانون» و «عقلانیت ابزاری» استوار است؛ یعنی اطاعت از تصمیمات اداری، زمانی مشروع شمرده می‌شود که متکی بر چهارچوب‌های قانونی و عقلانی پذیرفته‌شده باشد (Carvalho, 2016, p.184). پژوهش‌های جدید نیز نشان داده‌اند که این بنیان معرفت‌شناختی، بوروکراسی را به نظامی بدل می‌کند که علاوه بر کارآمدی اداری، ضامن مشروعیت سیاسی نیز هست (Schreurs, 2022, p.67). براین‌اساس معرفت‌شناسی بوروکراتیک، با تأکید بر عینیت، پیش‌بینی‌پذیری و صدق‌سازبودن قانون، نقشی محوری در تبیین فلسفه حکمرانی بوروکراتیک ایفا می‌کند.

۴ـ۳. مبانی ارزش‌شناختی

ارزش‌های حکمرانی بوروکراتیک فراتر از قانون‌مداری محض، بر مجموعه‌ای از اصول هنجاری متمرکز است که مشروعیت، کارآمدی و جهت‌گیری آن را تعیین می‌کند. سه ارزش کلیدی در این مبنا شامل الف) شایسته‌سالاری، ب) عدالت رویه‌ای، ج) تقدم مصالح عمومی هستند:

۱ـ۴ـ۳. شایسته‌سالاری (Meritocracy)

شایسته سالاری که از اصول هنجاری حکمرانی بوروکراتیک است، نه تنها یک ابزار برای کارآمدی، بلکه یک ارزش ذاتی است که مستلزم استخدام و ترفیع کارکنان بر اساس شایستگی فنی، تخصص و عملکرد است، نه بر اساس پیوندهای شخصی یا سیاسی. این ارزش برای مشروعیت بوروکراسی در چشم شهروندان مدرن، امری اساسی است (Goodsell, 2018, p.112).

۲ـ۴ـ۳. عدالت رویه‌ای (Procedural Justice)

عدالت رویه‌ای تضمین می‌کند که فرایندها و تصمیمات اداری، شفاف، بی‌طرفانه و منطبق با رویه‌های دقیق قانونی باشد. پژوهش‌های معاصر نشان می‌دهند که رعایت عدالت رویه‌ای، حتی در صورت نارضایتی از نتیجه نهایی، به‌طرز چشمگیری اعتماد عمومی به سازمان‌های بوروکراتیک را افزایش می‌دهد (Vigoda-Gadot & Meiri, 2021, p.143).

۳ـ۴ـ۳. تقدم مصالح عمومی بر منافع فردی (Public Interest Priority)

ارزش تقدم مصالح عمومی بر منافع فردی، جهت‌گیری غایی و اخلاقی حکمرانی بوروکراتیک را مشخص می‌کند. این ارزش که نیازمند عمل در جهت خدمت به جامعه و پرهیز از تضاد منافع است، زیربنای اخلاق مسئولیت در خدمات عمومی مدرن شمرده می‌شود و نقشی حیاتی در حفظ بی‌طرفی و مقبولیت نهادی بوروکراسی ایفا می‌کند (Denhardt & Denhardt, 2007, p.78).

۵ـ۳. مبانی روش‌شناختی (اثبات‌گرایی مبتنی بر تبیین علّی)

روش‌شناسی بوروکراسی، به‌طور سنتی بر اثبات‌گرایی (پوزیتویسم) متکی است که هدف آن کشف قوانین عمومی در حکمرانی و مدیریت عمومی است. در این رویکرد، فرایندهای تصمیم‌گیری و اجرای سیاست‌ها به‌صورت علّی تحلیل می‌شوند و تلاش می‌شود که متغیرهای تأثیرگذار بر سیاست‌گذاری عمومی شناسایی و اندازه‌گیری شوند (Lynn, 2006, pp.93-95). وبر، تفسیر ویژه‌ای از اثبات‌گرایی ارائه داد که مبتنی بر تبیین علّی (اسناد علّی برگشت‌پذیر) در روش‌شناسی نظریه بوروکراسی او بود. او ازیک‌سو تبیین مبتنی بر قوانین کلی را پذیرفت و ازسوی‌دیگر به تفسیر موردی به‌عنوان تلفیقی از اثبات‌گرایی و ایده‌آلیسم توجه داشت. برخلاف اثبات‌گرایانی که علوم طبیعی را الگوی علوم انسانی و فرهنگی می‌دانستند، وبر چنین نگرشی را ردّ کرد، اما درعین‌حال تبیین علّی در علوم انسانی را که از دیدگاه اثبات‌گرایی سرچشمه گرفته بود، پذیرفت. او باور داشت که در این روش، بالاترین هدف، تشخیص عاملی است که نبود آن، سبب تغییری قطعی و ضروری در توالی رویدادها می‌شود. به‌بیان‌دیگر این روش نیازمند یافتن عاملی است که بدون آن، وقوع رویداد موردنظر امکان‌پذیر نباشد. وبر این شیوه را روش «تحلیل‌های فرضی یا اسناد علّی برگشت‌پذیر» نامید (وبر، ۱۳۹۹، ص۵). این روش در فهم و تحلیل حکمرانی سلسله‌مراتبی، نقش به‌سزایی دارد.

۴. تحلیل انتقادی مفاهیم و مبانی فلسفی حکمرانی سلسله‌مراتبی

۱ـ۴. تحلیل انتقادی مفاهیم

تحلیل انتقادی مفاهیم محوری حکمرانی بوروکراتیک بر پیامدهای ناگوار عقلانیت ابزاری، بوروکراسی و رابطه فرادست و فرودست متمرکز است. عقلانیت ابزاری، انسان را فقط به موجودی منفعت‌طلب و محدود به حیات دنیوی فرومی‌کاهد و جوهر الهی و جنبه متعالی وی را نادیده می‌گیرد؛ به‌گونه‌ای که او را به ماشینی هوشمند در خدمت منافع نظام تبدیل می‌کند. این رویکرد مستقیماً به شخصیت‌زدایی می‌انجامد؛ یعنی انسان‌ها به

واحدهای بی‌نام‌ونشان سازنده ساختار قانونی قدرت تقلیل یافته و عاملیت و کرامت انسانی خود را از دست می‌دهند. ساختار سلسله‌مراتبی خشک و استبدادی در رابطه فرادست و فرودست، با تمرکز بر نظم و کارایی، انگیزش و خلاقیت را کاهش داده، نیازهای انسانی را نادیده می‌گیرد و به‌سبب تمرکز قدرت و کنترل از بالابه‌پایین، فاصله میان تصمیم‌گیرندگان و واقعیت‌های اجتماعی ــ فرهنگی جامعه را افزایش داده و درنهایت انعطاف‌پذیری و پاسخگویی نظام را تضعیف می‌کند.

۲ـ۴. نقد مبانی هستی‌شناختی

۱ـ۲ـ۴. نقدهای درون‌پارادایمی (از دیدگاه منابع غربی)

نقد سیادت قانونی و نظم حقوقی ـ عقلانی: یکی از مهم‌ترین نقدهای درون‌پارادایمی بر مبنای هستی‌شناختی سیادت قانونی و نظم حقوقی ــ عقلانی، در پیامدهای ناخواسته‌ی تمرکز مطلق بر عقلانیت صوری (Formal Rationality) ریشه دارد. این نظم، به‌سبب پافشاری بر رویه‌ها و قوانین صرفاً صوری و سکولار، بیشتر از ملاحظات اخلاقی و ارزشی تهی شده و به ناعقلانیت محتوایی (Substantive Irrationality) منجر می‌شود. متفکرانی چون هابرماس (Habermas) باور دارند که عقلانیت ابزاری حاکم بر بوروکراسی، تنها بر کارآمدی وسایل متمرکز است و نسبت به اعتبار یا محتوای اخلاقی اهداف کور است؛ این امر به نادیده‌انگاری جنبه‌های معنوی و اخلاقی و نظام‌مندشدن ستم در فرایندهای اداری منجر می‌شود (Habermas, 1984, pp.248-251). همچنین، این ساختار ثابت و سلسله‌مراتبی، به انجماد نهادی و تضعیف انعطاف‌پذیری دامن می‌زند؛ به‌طوری که این نظام‌ها در مواجهه با شوک‌های سیستمی (مانند بحران‌های مالی)، اغلب ناتوان از پاسخ‌دهی به‌هنگام هستند (Peters, 2001, p.45). در سطح جهانی، این محدودیت بوروکراتیک، به عدم توانایی پاسخگویی سریع به چالش‌های فراملی منجر می‌شود. درنهایت این تأکید افراطی بر ساختارهای قانونی ثابت، به کاهش ظرفیت بازنگری و نوآوری منجر می‌شود. برای‌نمونه فوکو (Foucault) و تیلور (Taylor) باور دارند که

نظم‌های حقوقی عقلانی با تکرار الگوهـای شـناخته‌شـده پیشـین، از نـوآوری اجتمـاعی و فرهنگی جلوگیری می‌کنند (Taylor, 1989, p40/ Foucault, 1980, p.89).

۲ـ۲ـ۴. نقدهای فراپارادایمی (از دیدگاه حکمرانی اسلامی)

نقد مبانی هستی‌شناختی حکمرانی بوروکراتیک از دیدگاه حکمرانـی اسـلامی، بیشـتر بـر تقلیل‌گرایی فلسفی و ماهیت سکولار جهان‌بینی حـاکم بـر آن متمرکـز اسـت. هستی‌شناسـی بوروکراتیک، بر اساس عقلانیت خودبنیاد ابزاری بنا شده است و وجود اجتمـاعی و انسـانی را بـه‌نحـوی انتزاعـی و مکـانیکی درک می‌کنـد؛ وجـودی کـه فقـط مجموعـه‌ای از داده‌هـای محاسبه‌پذیر و کنترل‌پذیر اسـت. در ایـن جهـان‌بینی، هرگونـه حجیـت و اتوریتـه غیـر از ایـن عقلانیت خودبنیاد ـ ازجمله مرجعیت سنت و معرفت دینی ــ در عمـل نفـی و کنـار گذاشـته می‌شود. این پدیده که می‌توان آن را دریک‌کلام سکولاریزاسیون بشریت و نفی اتوریته الهی از حاکمیت و قانون نامید، منجر به دنیوی‌شدن غایات حکمرانی می‌شود. حکمرانی بوروکراتیک باتأکید سخت‌گیرانه بر نظم حقوقی ـ عقلانی و عقلانیت ابـزاری، انسـان‌ها را از موجـودی بـا کرامـت و مختـار بـه واحـدهای بی‌نـام‌ونشـان و عضـوی مکـانیکی از نظـام، فرومی‌کاهـد. به‌این‌ترتیب جنبه‌های معنوی، ارزشی و اخلاقی انسان در آن کمرنگ و نادیده گرفتـه می‌شـود. نتیجه این تقلیل‌گرایی، تبدیل حکمرانی از یک فعالیت اخلاقی و غایت‌شناختی به صـرفاً یـک تکنیک اداره و مدیریت است؛ نظامی که ظرفیت هدایت جامعه به‌سوی فضـیلت و سـعادت را دارا نیست و نمی‌تواند به‌طور کامل تضمین‌کننده عدالت و حقوق انسانی باشد؛ چراکـه مبنـای آن تنها محاسبات مادی و رویه‌های حقوقی است، نه اصول اخلاقی و دینی ثابت.

۳ـ۴. نقد مبانی انسان‌شناختی

۱ـ۳ـ۴. نقدهای درون‌پارادایمی

الف) تضاد بین غایت فردی و پیامد ساختاری: نقد بر مبنای انسان‌شـناختی حکمرانـی بوروکراتیک نه بر ذات فردگرایی عقلانی، بلکـه بـر انحـراف هستی‌شـناختی آن در سـاختار

بوروکراتیک متمرکز است. وبر در **اخلاق پروتستانی** به‌دنبال نشان‌دادن پیوند میان مسئولیت فردی و ایجاد یک خیر جمعی ناخواسته (انباشت سرمایه) بود، اما از پیامدهای آن در ساختار سلسله‌مراتبی غافل بود. در اینجا آزادی و مسئولیت فردی که در ابتدا ناشی از تکلیف اخلاقی بود، در ساختار سلسله‌مراتبی و غیرشخصی بوروکراسی، به یک جبر ساختاری و نقش وظیفه‌ای تبدیل می‌شود؛ به‌این‌معنا که فردگرایی از یک غایت اخلاقی به یک وسیله کارآمدی تقلیل یافته و در قفس آهنین، عاملیت فردی به انضباط سازمانی فروکاسته می‌شود. این امر، امکان تبدیل فردگرایی به خودگرایی ابزاری را تقویت می‌کند؛ جایی که کارمند یا شهروند نه به‌سبب تکلیف اخلاقی، بلکه فقط برای **ترجیح منفعت خود** در چهارچوب قانون عمل می‌کند.

ب) نادیده‌گرفتن ماهیت رابطه‌ای مسئولیت و قدرت: نگرش انسان‌شناختی وبر، با تأکید بر خودآیینی و خودکفایی فردی، به‌صورت نظام‌مند ماهیت رابطه‌ای (Relational) قدرت و مسئولیت در جوامع مدرن را نادیده می‌گیرد. در حکمرانی، مسئولیت اجتماعی تنها یک جمع جبری از مسئولیت‌های فردی نیست، بلکه یک ساختار تعاملی است که در پیوندهای جمعی و اخلاق ارتباطی شکل می‌گیرد. بویر و رادز (Bevir & Rhodes) اشاره می‌کنند که تبدیل فردگرایی پروتستانی به یک **عقلانیت حکمرانی**، روابط پیچیده مسئولیت‌پذیری اجتماعی و ساختاری را نادیده می‌گیرد و در رویارویی با مسائل ساختاری کلان، ناکارآمد است (Bevir & Rhodes, 2016, p.296\ Bevir, 2013, p.158). این نادیده‌انگاری، باعث می‌شود که بوروکراسی به جای تقویت همبستگی و تعهد جمعی، به شکل‌گیری جوامعی مبتنی بر انزوای فردی و از دست‌دادن انسجام اجتماعی منتهی شود؛ امری که از دیرباز در انتقادات مکتب فرانکفورت توسط آدورنو و هورکهایمر مطرح شده است (Adorno & Horkheimer, 2002, p.116).

به‌این‌ترتیب نقد ما بر پیامدهای ساختاری فردگرایی است که درنهایت، ظرفیت درک و پاسخگویی به نیازهای جمعی و اخلاق رابطه‌ای را در حکمرانی سلسله‌مراتبی تضعیف می‌کند.

۲ـ۳ـ۴. نقدهای فراپارادایمی (از دیدگاه حکمرانی اسلامی)

انسان‌محوری سکولار در تقابل با اصول اخلاقی و اجتماعی دینی در حکمرانی: براساس مبانی انسان‌شناختی حکمرانی بوروکراتیک، انسان نه به‌عنوان خلیفه‌ای مسئول دربرابر امر قدسی، بلکه فقط به‌عنوان فاعل خودبنیاد و خودبسنده در کانون هستی قرار دارد. جوهره این انسان‌محوری سکولار، چیزی جز عقلانیت ابزاری و سودمحوری نیست که منجر به جدایی نظام تصمیم‌گیری از ارزش‌های متعالی و اصول اخلاقی دینی می‌شود. درنتیجه حکمرانی از یک وظیفه الهیاتی و اخلاقی به صرفاً یک تکنیک اداره و مدیریت تکنوکراتیک تنزل می‌یابد. سیاست‌گذار در این نظام، مدیر است نه ولی؛ عملکرد او با شاخص‌های کارایی و بازدهی سنجیده می‌شود، حتی اگر این سنجش به قربانی‌شدن عدالت محتوایی بینجامد. مرجعیت حکمرانی در این مدل، اصول ثابت الهی نبوده و بیشتر توسط نهادهای قدرت بالادست و منافع گروه‌های ذی‌نفوذ تعیین می‌شود. این نفی اتوریته قدسی از حوزه قانون و سیاست، دریک‌کلام سکولاریزاسیون وجود بشر را رقم می‌زند. به‌این‌ترتیب، نظامی شکل می‌گیرد که نه‌تنها قادر به پاسخگویی به آرمان‌های دینی و هدایت جامعه به‌سوی فضیلت و سعادت نیست، بلکه دربرابر آن ایستاده و این تقابل، در جوامع دینی بحران عمیق مشروعیت و ازخودبیگانگی اجتماعی را دامن می‌زند.

۴ـ۴. نقد مبانی ارزش‌شناختی

۱ـ۴ـ۴. نقدهای درون‌پارادایمی (از دیدگاه منابع غربی)

الف) تعارض ذاتی ارزش‌ها و بی‌طرفی موهوم: انتقاد کلیدی به مبانی ارزش‌شناختی بوروکراسی، در تعارض‌های ساختاری میان اصول هنجاری آن نهفته است؛ درحالی‌که بوروکراسی بر شایسته‌سالاری، بی‌طرفی و اجرای یکسان قوانین تأکید دارد. این بی‌طرفی، بیشتر یک بی‌طرفی صوری و موهوم است. توضیح آنکه منتقدان باور دارند که تعریف شایستگی فنی (Technical Competence)، بیشتر با سرمایه فرهنگی، شبکه‌های نفوذ یا تعصبات سازمانی ناخودآگاه درهم‌آمیخته است. تئوری‌های مدیریت عمومی جدید نشان

می‌دهند که تمرکز بر شایستگی فنی (به‌جای اخلاق عمومی) به پرورش مدیرانی منجر می‌شود که به‌جای خدمت به ارزش‌های عمومی، فقط به‌دنبال بازدهی کوتاه‌مدت و سودمندی فنی هستند (Terry, 1998, p.302). ازسوی‌دیگر تأکید مطلق بر عدالت رویه‌ای در بوروکراسی، بیشتر به جبرگرایی رویه‌ای منجر می‌شود. بوروکرات‌ها ممکن است برای حفظ بی‌طرفی صوری، از عدالت محتوایی یا نتیجه‌ای غفلت کنند. دراین‌حالت «قانون‌مداری» تبدیل به نوعی پناهگاه اخلاقی می‌شود که کارمندان را از مسئولیت پیامدهای واقعی و انسانی تصمیمات‌شان معاف می‌سازد. به‌تعبیر دانیل کارنمن، انسان‌ها اغلب عدالت رویه‌ای را با کیفیت تصمیم اشتباه می‌گیرند؛ درحالی‌که لزوماً رویه‌های عادلانه به نتایج عادلانه ختم نمی‌شوند (Kahneman, 2011: 415).

ب) تقلیل «مصالح عمومی» به منافع گروهی و ناکارآمدی اخلاقی: انتقاد جدی دیگر، متوجه ارزش تقدم مصالح عمومی است. این ارزش در عمل، به‌سبب پیچیدگی‌های سیاسی و ماهیت رقابتی جامعه، اغلب از معنای آرمانی خود تهی می‌شود؛ چراکه خطر تقلیل مصالح عمومی به منافع گروهی دیده می‌شود. منتقدان استدلال می‌کنند که «مصالح عمومی» در واقعیت بوروکراسی، چیزی جز برآیند یا برتری منافع گروه‌های ذی‌نفوذ و لابی‌ها نیست. در این چهارچوب، تصمیم‌گیران بوروکراتیک نه بر اساس یک ارزش اخلاقی ناب، بلکه بر اساس منطق چانه‌زنی و بقای سازمانی عمل می‌کنند (Tullock, 2005, p.110).

۲ـ۴ـ۴. نقدهای فراپارادایمی (از منظر حکمرانی اسلامی)

نقد مبنای ارزش‌شناختی حکمرانی سلسله‌مراتبی از دیدگاه اسلامی، بر تضاد ریشه‌ای در نظام انگیزشی و غایی متمرکز است. در این حکمرانی، نظام انگیزه‌ها و پاداش‌ها بر اساس ارتقا، رشد سازمانی و برتری‌جویی (علو) تعریف شده است؛ به‌گونه‌ای‌که عمل وفادارانه در چهارچوب نظم حقوقی ـ عقلانی و کارآمدی صرف، به‌طور مستقیم به برخوردارترشدن و صعود در سلسله‌مراتب منجر می‌شود. این نظام انگیزشی برون‌زا که متناسب با روح اخلاق پروتستانیسم است، افراد را به‌گونه‌ای پرورش می‌دهد که «هرچه برتر باشد، برخوردارتر است» و تبعیت از قواعد و مافوق، سرچشمه پاداش به‌شمار می‌آید. این ساختار ارزشی، به‌خودی‌خود

با نظام انگیزشی در تفکر اسلامی ناسازگار است؛ چراکه انگیزه در حکمرانی اسلامی باید فقط بر تکلیف الهی، خلوص و در جهت تقرب الی اللّه باشد. حکمرانی بوروکراتیک با ارزش‌گذاری بر علایق مادی و جایگاه سازمانی، فضیلت اخلاص و خدمت بی‌منت را تضعیف کرده و انگیزه‌های عمل را از درون‌زا (رضایت الهی) به برون‌زا (پاداش سازمانی و علو) تغییر می‌دهد. این انحراف ارزشی، نه‌تنها به نفی خلوص در نیت منجر می‌شود، بلکه روحیه‌ای مبتنی بر نفع شخصی و رقابت بر سر مقام را جایگزین روحیه عبودیت و خدمت خالصانه می‌سازد.[1]

۵ـ۴. نقد مبنای معرفت‌شناختی

مبنای معرفت‌شناختی حکمرانی بوروکراتیک بر رویکرد عینیت‌گرا استوار است که منجر به تقلیل‌گرایی فلسفی و معرفتی می‌شود. رویکرد عینیت‌گرا، با اصرار بر صراحت داده‌ها، ماهیت تفسیری، ارزشی و سوبژکتیو واقعیت اجتماعی را به‌طور کامل نادیده می‌گیرد و معرفت را فقط به بازنمایی صوری و عقلانی واقعیت فرومی‌کاهد. هابرماس نیز بر این نکته تأکید دارد که ادعای عینیت در این رویکرد، سبب غفلت از درک نقش قدرت، زبان و ایدئولوژی در فرایند تولید دانش می‌شود (Habermas, 1987, p.112). مهم‌ترین انحراف معرفت‌شناسانه در این نظام این است که ملاک صدق باور نه انطباق با حقیقت یا عدالت محتوایی، بلکه فقط انطباق با قوانین عقلانی-قانونی و رویه‌های اداری است؛ به‌گونه‌ای‌که قانون خود صدق‌ساز به‌شمار می‌آید. ساختار توجیهی باور در این نظام بر عقلانیت ابزاری استوار است و معرفت را

---

۱. یادآوری این نکته مهم است که البته اصل رابطه فرادست و فرودست و تبعیت از مافوق، مورد پذیرش اسلام هم هست، اما روح آن متفاوت است. توضیح آنکه اسلام، به‌عنوان یک شریعت امضایی، توافقات عقلایی و ساختارهای سازمان‌یافته را تا جایی که با اصول محکمات قرآن و سنت و دلایل عقلانی در تعارض نباشند، می‌پذیرد و امضا می‌کند. در حوزه حکمرانی و اداره حوزه عمومی نیز، اصل وجود ساختارهای عقلایی و سلسله‌مراتبی (فرمانده و فرمان‌پذیر) ـ که برای نظم معیشت جامعه ضروری است (چنانکه در نهج‌البلاغه به‌ضرورت وجود امیر، حتی اگر فاجر باشد، اشاره شده) ـ موردپذیرش اسلام است. هدف اسلام از این پذیرش، نه نفی ساختار سلسله‌مراتبی، بلکه تغییر روح حاکم بر آن است؛ به‌گونه‌ای‌که رابطه فرادست و فرودست از فضای تغلب و منفعت‌طلبی، به‌سمت پیوند ایمانی و درراستای تقرب الی‌اللّه هدایت شود.

به یک فناوری ایدئولوژیک تبدیل می‌کند که هدف آن تضمین مشروعیت سیاسی ازطریق اطاعت صوری از قانون و تثبیت قدرت سلسله‌مراتبی است، نه جستجوی حقیقت و پاسخگویی به پیچیدگی‌های فرهنگی.

۶ـ۴. نقد مبنای روش‌شناختی

۱ـ۶ـ۴. نقدهای درون‌پارادایمی (از دیدگاه منابع غربی)

روش‌شناسی اثبات‌گرا (پوزیتیویسم)، که موردتأکید حکمرانی بوروکراتیک است، خود دچار تضاد و تناقض درونی است؛ زیرا یکی از اصول مهم پوزیتویسم، آن است که باید از هرگونه گزاره متافیزیکی اجتناب و تنها به گزاره‌های آزمون‌پذیر اکتفا کرد. این اصل، از نظر فلسفی مورد چالش است؛ چراکه خود یک اصل متافیزیکی است؛ چنانکه ویتگنشتاین (Wittgenstein) بیان می‌کند، اصل «تنها گزاره‌های آزمون‌پذیر معنا دارند» خود یک گزاره آزمون‌پذیر نیست و در تضاد با مبانی پوزیتیویسم قرار می‌گیرد (Wittgenstein, 2010, p.34).

همچنین رویکرد اثبات‌گرا، محدودیت در انعطاف‌پذیری دارد و سبب می‌شود هم در فهم و هم در پاسخگویی به نیازهای جدید، ساختار سلسله مراتبی دچار کُندی و عدم توانایی و به‌تبع آن کاهش کارآمدی شود. منتقدانی چون فایرابند (Feyerabend) استدلال می‌کنند که روش‌های پوزیتیویستی که برای علوم طبیعی طراحی شده‌اند، به‌سبب پیچیدگی‌های انسانی، هنجارها و ارزش‌ها، در علوم اجتماعی و حکمرانی کارآمد نیستند و خلاقیت علمی را محدود می‌کنند (Feyerabend, 2010, p.93).

۲ـ۶ـ۴. نقدهای فراپارادایمی (از دیدگاه منابع اسلامی)

از دیدگاه فلسفه اسلامی، علامه طباطبایی و شهید مطهری به‌شدت، نگاه و رویکرد پوزیتویستی را موردانتقاد قرار می‌دهند. علامه طباطبایی این نگاه را دستاورد تفکر ماده‌گرایانه دانسته و تأکید می‌کند که این دیدگاه، انسان را از درک ارزش‌های فرامادی بازمی‌دارد. وی

براین‌باور است که روش علمی باید مکمل روش عقلی و وحیانی باشد تا بتواند به شناخت حقیقی منجر شود (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج۵، ص۳۴۵). شهید مطهری نیز نقدی اساسی به روش‌های فقط تجربی دارد و بیان می‌کند که پوزیتیویسم، علم را به ابزار سلطه تبدیل کرده و سبب انحراف از حقایق اساسی جهان می‌شود (مطهری، ۱۳۷۰، ج۷، ص۱۸۲).

نتیجه

این پژوهش، با رویکردی تحلیلی ـ انتقادی به بررسی مبانی فلسفی حکمرانی سلسله‌مراتبی (بوروکراتیک) بر اساس نظریات ماکس وبر پرداخت. یافته‌ها نشان داد که این مدل حکمرانی، دارای چهار مفهوم اساسی است: الف) عقلانی‌شدن، ب) بوروکراسی، ج) رابطه فرادست و فرودست، د) اقتدار مشروع. ازسوی‌دیگر دارای مبانی فلسفی در جنبه‌های هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی، ارزش‌شناختی و روش‌شناختی است. از جنبه هستی‌شناختی، حکمرانی بوروکراتیک بر سیادت قانونی، نظم حقوقی ـ عقلانی، فرایند جامعه‌ای‌شدن و وجاهت تبعیت، استوار است. از جنبه انسان‌شناختی، این مدل مبتنی بر اخلاق پروتستانیسم و بورژوایی و آزادی ـ اخلاق مسئولیت است. از جنبه معرفت‌شناختی، بنیان اثبات‌گرایانه و عینیت‌گرا داشته که معرفت را معادل بازنمایی عینی و قانونمند واقعیت اجتماعی می‌گیرد و ملاک صدق را در تطابق با قواعد و رویه‌های رسمی می‌جوید. از جنبه ارزش‌شناختی، ارزش‌هایی چون قانون‌مداری، شایسته‌سالاری، عدالت رویه‌ای و تقدم مصالح عمومی بر منافع فردی در قلب حکمرانی بوروکراتیک قرار دارند. این ارزش‌ها مشروعیت و کارآمدی بوروکراسی را تضمین می‌کنند. از جنبه روش‌شناختی، حکمرانی سلسله‌مراتبی بر اثبات‌گرایی علّی، متکی است که به ادعای وبر، این روش در کشف روابط میان متغیرها و ایجاد نظم سازمانی مفید است. مهم‌ترین دستاورد این تحلیل، آشکار ساختن برخی انتقادات بنیادین و تقلیل‌گرایانه این مبانی با آرمان‌های اخلاقی و ارزش‌های متعالی، به‌ویژه از دیدگاه تفکر اسلامی است.

اما در جنبه هستی‌شناختی، عقلانیت صوری بر عقلانیت محتوایی غلبه یافته و اصرار بر رویه‌های صوری قانونی، حکمرانی بوروکراتیک را از جنبه‌های اخلاقی و معنوی تهی می‌کند. همچنین به‌سبب جبرگرایی ساختاری، به انجماد نهادی و تضعیف پاسخگویی به‌هنگام، به شوک‌های سیستمی و چالش‌های فراملی انجامیده است. از نگاه انسان‌شناختی، قفس آهنین بوروکراسی عاملیت فردی را به نقش وظیفه‌ای و انضباط سازمانی فروکاسته و فردگرایی خودبنیاد را به خودگرایی ابزاری مبدل می‌کند. نظام ارزش‌شناختی بوروکراسی با انگیزه‌های برتری‌جویانه (علو) و ارتقای سازمانی در تضاد عمیق با نظام ارزشی اسلامی قرار می‌گیرد؛ درحالی‌که بوروکراسی انگیزه‌ها را برون‌زا و متمرکز بر منفعت مادی می‌سازد، حکمرانی اسلامی عمل را مبتنی بر تکلیف الهی و در راستای تقرب الی‌اللّه تعریف می‌کند. ازسوی‌دیگر روش‌شناسی اثبات‌گرا ـ که مورداستفاده در این نظام حکمرانی است ـ دچار تضاد درونی است و همچنین محدودیت در فهم واقعیت و انعطاف‌پذیری دارد و سبب می‌شود هم در فهم و هم در پاسخگویی به نیازهای جدید، ساختار سلسله مراتبی دچار کُندی و عدم توانایی و به‌تبع آن کاهش کارآمدی شود.

تحلیل نهایی نشان می‌دهد که حکمرانی بوروکراتیک، با نفی اتوریته قدسی و تنزل انسان به فاعلی فقط دنیوی و ابزاری، سکولاریزاسیون وجود بشر را رقم می‌زند. این تکنوکراتیک‌شدن حکمرانی که عدالت محتوایی را قربانی کارایی می‌کند، درنهایت به بحران عمیق مشروعیت و ازخودبیگانگی اجتماعی در جوامع دینی دامن می‌زند.

درنهایت پیشنهاد می‌شود پژوهشگران به‌سمت توسه الگوهای مدیریتی مبتنی بر معرفت و اخلاق انسانی حرکت کنند که انسان را فاعلی با کرامت معنوی (نه صرفاً حقوق شهروندی) و مسئولیت رابطه‌ای (به‌جای مسئولیت صرفاً فردی) می‌دانند. همچنین در حوزه نظام انگیزشی در حوزه مدیریت منابع انسانی، نظام ارزیابی عملکرد باید به‌صورت بنیادی تغییر کند. معیار ارتقا، ترفیع و پاداش باید از صرفاً شایستگی فنی و صعود در سلسله‌مراتب فاصله گرفته و بر خلوص نیت (اخلاص)، تقوا، تعهد اخلاقی و عملکرد خالصانه مبتنی بر مبانی اسلامی تمرکز

کند. بایسته است که اصول اخلاقی ثابت الهی و عدالت محتوایی بر رویه‌های صوری و قانونی اولویت یابند. این به‌معنای نهادینه‌سازی الزاماتی مانند «ارزیابی پیامد عدالت» برای کلیه تصمیمات کلان است. سیاست‌گذار باید همواره مشروعیت تصمیم خود را نه‌تنها ازطریق رعایت رویه، بلکه ازطریق همسویی نهایی تصمیم با ارزش‌های اخلاقی و قسط و عدل الهی توجیه کند.

منابع

۱. جسوب، باب (۱۴۰۱). «دولت؛ حکومت و حکمرانی» در نظریه حکمرانی از منظر اندیشمندان. ترجمه و تألیف هادی خان‌محمدی و عباس خداپرست. تهران: سازمان جهاد دانشگاهی تهران.

۲. بویر، مارک (۱۳۹۸). حکمرانی درآمدی بسیار کوتاه. ترجمه غلامرضا سلیمی و داود کریمی‌پور. چاپ اول. تهران: انتشارات دانشگاه عالی دفاع ملی.

۳. وبر، ماکس (۱۳۹۹). اقتصاد و جامعه. ترجمه عباس منوچهری و مهرداد ترابی‌نژاد و مصطفی عمادزاده. تهران: نشر سمت.

۴. وبر، ماکس (۱۳۷۱). اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری. ترجمه عبدالمعبود انصاری. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.

۵. لوویت، کارل (۱۳۸۴). معنا در تاریخ. ترجمه سعید حاجی‌ناصری و زانیار ابراهیمی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

6. Adorno, T. W., & Horkheimer, M. (2002). *Dialectic of enlightenment*. California: Stanford University Press.
7. Barzelay, M. (1992). *Breaking through bureaucracy: A new vision for managing in government*. Berkeley: University of California Press. (Page 8 referenced here).
8. Bevir, M. (2013). *Governance: A very short introduction*. New York: Oxford University Press.
9. Bevir, M., & Rhodes, R. A. W. (2016). *Rethinking governance: Ruling, autonomy, and the plural state*. London: Routledge.
10. Denhardt, R. B., & Denhardt, J. V. (2007). *The New Public Service: Serving rather than Steering* (2nd ed.). New York, NY: M. E. Sharpe.
11. Foucault, M. (1980). Power/knowledge: Selected interviews

and other writings, 1972_1977 (C. Gordon, Ed.). Pantheon Books.

12. Goodsell, C. T. (2018). *The Case for Bureaucracy: A Public Administration Polemic* (5th ed.). Washington, DC: CQ Press.
13. Habermas, J. (1984). *The Theory of Communicative Action: Volume 1 – Reason and the Rationalization of Society*. Boston, MA: Beacon Press.
14. Habermas, J. (1987). *The Theory of Communicative Action: Volume 2 – Lifeworld and System*. Boston, MA: Beacon Press.
15. Held, D., & McGrew, A. (Eds.). (2002). *Governing Globalization: Power, Authority and Global Governance*. Cambridge: Polity Press.
16. Howlett, M. (2009). "Government communication as a policy tool: A framework for analysis". *The Canadian Political Science Review*. 3 (2). pp.23_37.
17. Kahneman, D. (2011). *Thinking, Fast and Slow*. New York, NY: Farrar, Straus and Giroux.
18. Kooiman, J. (2003). *Governing as Governance*. Thousand Oaks, CA: SAGE Publications.
19. Kuhn, T. S. (1970). *The structure of scientific revolutions*. Chicago: University of Chicago Press.
20. Peters, B. G. (2001). *The politics of bureaucracy* (5th ed.). London: Routledge.
21. Pierre, J., & Peters, B. G. (2000). *Governance, Politics and the State*. Basingstoke, UK: Macmillan Press Ltd.
22. Richardson, N., & Westley, S. (Eds.). (2012). *Governance and Governors: Essays in Leadership in Challenging Times*. London: Hodder Education.

23. Solomon, J. (2008). *Corporate Governance and Accountability* (3rd ed.). Chichester, UK: Wiley.
24. Taylor, C. (1989). *Sources of the Self: The Making of the Modern Identity*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
25. Terry, L. D. (1998). *Administrative Leadership, Neo-management, and the Public-Service Tradition*. Tuscaloosa, AL: University of Alabama Press.
26. Tönnies, F. (1957).com*munity & Society (Gemeinschaft und Gesellschaft)* (C. P. Loomis, Ed. & Trans.). East Lansing, MI: Michigan State University Press.
27. Tullock, G. (2005). *The Economics of Non-market Failure*. Cheltenham, UK: Edward Elgar Publishing.
28. Vigoda_Gadot, E., & Meiri, M. (2021). "Trust in the public service: The role of procedural justice and organizational politics". *Public Management Review, 23* (1). pp.133_152.
29. Weber, M. (1978). *Economy and society: An outline of interpretive sociology*. (G. Roth & C. Wittich, Eds.). California: University of California Press.
30. Weber, M. (2001). *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism* (S. Kalberg, Trans.). London: Roxbury Publishing Company.
31. Weber, Max. (1997). *From Max Weber: Essays in Sociology*. H. H. Gerth & C. W. Mills, Trans. New York: Oxford University Press. (Original work published 1919).
32. Weber, Max. (2013). *Economy and society*. trans. Roth and Wittich, 2013. California: University of California Press.